

علی‌نقی - بهروزی

از شیراز

## شیخ‌الرئیس قاجار و مطایبات او

درج یاد داشت دانشمند محترم آقای جواهر الکلام در شماره سوم دوره چهارم مجله ارمغان راجع به شیخ‌الرئیس قاجار و مخصوصاً عکس آن‌مرد که در زیر زنجیر محمدعلی شاه گرفته شده، مرا بیاد شعری انداخت که در زیر زنجیر به هم طایفه خود یعنی محمدعلیشاه قاجار نگاشته است و ضمناً مناسب دیدم که چند مطایبه او را هم از کتاب «لطایف و ظرایف ادبی» تألیف خود را، برای نزهت خاطر خوانندگان مجله ارمغان نقل و تقدیم دارم:

۱ - پس از اینکه بدستور محمدعلیشاه قاجار مجلس شورای ملی بتوپ بسته شده جمعی از نمایندگان متواری و برخی گرفتار شدند - از جمله اسیر شدگان شیخ‌الرئیس قاجار بود که بدستور شاه او را در باغشاه بزنجیر کشیدند - هر چه خویشان و افراد خانواده شیخ‌الرئیس واسطه و وسیله برانگیختند تا شاه او را آزاد کند مؤثر واقع نشد و از کینه محمدعلیشاه نسبت باو کاسته نگردید.

عاقبت شیخ‌الرئیس اینر باعیرا ساخته برای شاه فرستاد:

ایشاه بعز رحم و قدس قرابت

من بسته این درگهم و داعی دوات

از گردن من سلسله بر دار تو از مهر

بر گردن يك سلسه بگذار تو منت

مقصود از سلسله اول زنجیر و سلسه دوم سلسله قاجاریه است  
شاه با خواندن آن رباعی دستور داد که او را آزاد کنند .

۲- وقتی شیخ‌الرئیس عازم خراسان گردید و چون به قریه « میامی » که از  
توابع نیشابور است رسید ، چند روزی اقامت کرد و برای رفع خستگی بپاده‌گساری پرداخت  
و داد روزگار را از جام پاده گرفت !

در اینموقع شیخ‌الاسلام محل قصد ملاقات شیخ‌الرئیس کرد - شاعر برای اینکه  
مجلس بزم او بورود آن آخوند منغص نگردد این رباعی را ساخته برایش فرستاد .

تا خیمه بصرای « میامی » زدایم

با نغمه نسی جام پیایی زده‌ایم

ای شیخ مده زحمت خود ، خجالت ما

در مجلس ما میا ، میا ، می زده‌ایم !

۳- شیخ‌الرئیس چون خود را از خانواده سلطنتی میدانست پابست تشریفات  
رسمی و تجلیل و تفضیم بود و میل داشت که بهر شهری وارد میشود مأمورین از او  
تجلیل بعمل آورند و برای حصول این مقصود پیش از ورود بهر شهری بحاکم آنجا  
قبلاً خبر میداده و حکام هم بمناسبت انتساب وی بخانواده سلطنتی از او استقبال  
بعمل می‌آورده اند .

وقتی بخراسان سفر میکنند و بنا بر مرسوم به « آصف‌الدوله » حاکم آنجا ورود  
خود را خبر میدهد ولی آصف‌الدوله اعتنائی نمیکند - شیخ‌الرئیس نزدیک شهر که  
میرسد چون از مستقبلین خبری نمی بیند دو باره یادآور میشود و باز حاکم اعتنائی  
نمی نماید شیخ‌الرئیس از این تخفیف آصف‌الدوله ملول گشته و این دو بیت را به  
نایب‌السلطنه (کامران میرزا) تلگراف میکند و از خراسان قهر کرده بعشق آباد (در  
ترکستان) مسافرت میکند :

نایب‌السلطنه ! بر گو بشه نیک سرشت

کآدمی زاهل خراسان بتو این بیت نوشت :

آصف و ملک خراسان بتو ارزانی بباد

ما ره عشق گرفتیم ، چه مشهد ، چه کشت !

چون آن شعر را بنظر «ناصرالدین شاه» میرسانند ، دستور میدهد که این دو بیت

را در پاسخ او مخابره کنند:

نایب‌السلطنه ! بر گو بخراسانی زشت

که شهنشاه جواب تو بدین بیت نوشت

آصف ار کرد بدی زود سزا خواهد دید

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت !

۴ - روی شیخ‌الرئیس در خانه مرحوم «وثوق الدوله» مهمان بوده است - بدستور

میزبان برای مهمان «بستنی» می‌آورند - شیخ‌الرئیس بالبدیهه این بیت را میسرآید:

عهدیکه با تو بستیم هرگز گسستنی نیست

ما بسته تو هستیم ، محتاج بستنی نیست !

۵ - روزی شیخ‌الرئیس بخدمت مرحوم «شریعت سنگاچی» که از فقهای معروف

آندوره بوده رسید. مرحوم شریعت برای طالبی که در خدمتش بودند کتاب «شرح هدایه

میبدی» تدریس میکرد - شریعت همینکه چشمش بشیخ‌الرئیس افتاد ، کتابرا کنار

گذاشته باو بتعارف پرداخت .

شیخ‌الرئیس پرسید: چه تدریس میفرمودید ؟

شریعت گفت: شرح هدایه میبدی تدریس میکردم !

شیخ‌الرئیس بالبدیهه ایندو بیت را انشاء کرد :

اگر در کفت جرعه‌ای « می » بدی

هدایت نمی جستی از « میبدی » !

ره عقیل رقتیم ، نقلی نداشت

خدا را مجو جزره بیخودی !

۶- روزی در مجلسی «شیخ فضل الله نوری» مجتهد معروف و «ظہیر الدوله» مرشد و عارف مشہور حضور یافته و بفاصله چند متری «باگرفتن حریم» یکدیگر نشستند. از این وضع عکسی گرفته میشود و چون آن عکس را با مرحوم شیخ الرئیس نشان میدهند فوری این قطعه را در زیر آن مینویسد :

چو عکس «مفتی» و «صوفی» بصفحه‌ای دیدم

شگفتم آمد و گفتم که جای خوشحالی است

«فقیه» و «مرشد» بنشسته در یکی مجلس

که این مقدمهٔ يك نتیجهٔ عالی است

«شریعت» است و «طریقت» ولی هزار افسوس

که جای نقش حقیقت در آن میان خالی است!!

۷- وقتی شیخ الرئیس بشیراز وارد میشود و مهمان «امام جمعه» شیراز میگردد.

روزی شیخ الرئیس بحمام رفته و دست و پا و سر و ریش و سبیل خود را حنا و رنگ بسته می‌نشیند تا رنگ بگیرند. در این موقع امام جمعه مقداری آب هندوانه را برای «تبرید» توسط یکی از نزدیکان خود بنام «عارف الشریعه» برای شیخ الرئیس میفرستد وقتی عارف الشریعه وارد حمام میشود مشاهده میکند که شیخ الرئیس مربع وسط حمام نشسته و سر و صورت و دست و پایش را حنا و رنگ بسته و قلیان میکشد. شیخ الرئیس مردی متفرعن و خود نما و متکبر و مبادی آداب بوده است. چون عارف الشریعه رامی بیند میل میکند که از راه تبختر و خودنمایی از روی مطایبه با وی سخن بگوید.

پس بدور کرده و میگوید :

عارف‌الشریعه! مارا چگونه می‌بینی؟!؟

عارف‌الشریعه که مانند بسیاری از شیرازیها بذله‌گو و ادیب بوده، با مشاهده وضع شیخ‌الرئیس و طرز تکلم او تصمیم می‌گیرد که او را از رو ببرد و بنابراین بدون تأمل می‌گوید: قربان! همچنان طاوس علین شده!!

مقصود از این مصرع اشاره است بداستانی که مولوی در کتاب مثنوی آورده و چند بیت آن این است.

آن شغالی رفت اندر خم رنگ اندران خم کرد یک ساعت درنگ  
 پس برآمد یال و دم رنگین شده کاین منم طاوس علین شده  
 بشم رنگین رونق خویش یافته ز آفتاب آن رنگها برتافته  
 دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد خویشان را برشعا لان عرضه کرد  
 شیخ‌الرئیس که هیچ وقت از بذله‌گوئی مغلوب کسی نشده بود از این بذله‌گوئی بموقع یک نفر شیرازی با ذوق مبهوت میشود و دم برنمی‌آورد!

چون این داستان بگوش امام‌جمعه شیراز میرسد عارف‌الشریعه را بواسطه این بذله‌گوئی بموقع خلعت میدهد.

اکثریت تام جامعه انسانی اسیر تلقینات پدری و زبون مقرراتی هستند که خود وضع کرده‌اند. حتی مطیع آراء و معتقداتی میشوند که اشخاص بی‌مایه‌تر و پائین‌تر از خودشان، یا نیاکانی که در محیط تاریک‌تر و جاهل‌تری زیسته‌اند برای آنها ساخته‌اند بسا اوقات افراد بسخافت و سستی بنیان رسوم و عقایدی پی‌می‌برند ولی نمیتوانند خود را از قید آن‌رها سازند.  
 (از کتاب نقشی از حافظ)